



دیورند: سر و صدا برای هیچ

صدیق رهپو طرزی

در این روزها از همه سو، نگاهی به یک دهه پس از گرد هم آیی جهانی «بن» در مورد حل مسأله کشور، دوخته شده است. از همین روست که برای این ارزیابی کنفرانس «بن دوم» روی دست گرفته شده است.

در میان مسأله‌هایی که توجه جدی را در این زمینه جلب می‌نماید، یکی شکل دهی به رابطه‌های نیک میان افغانستان و پاکستان در آینده است.

این دو کشور بیش تر از پنج دهه است که در وضع دشمنی به سر برده‌اند. گاهی این حالت چنان متشنج گردیده است که هر دو کشور، در مرز کشیدن شمشیر به روی هم نزدیک شده‌اند.

به باور من بزنگاه و گوهر این مناقشه را مرز دیورند می‌سازد. تا آن گاهی که این مسأله راه حل دو جانبه نیابد، هیزم‌های آماده برای شعله ور نگه داشتن این آتش، در دسترس همه قرار می‌داشته باشد.

در این روزها، این مسأله بحث و جدل گرمی را به راه انداخته است. به باور من، روشنفکران ما - گرچی نمی‌توان این واژه را به ساده‌گی در مورد آنان به کار برد - در پس دیوارهای بلندتر از دیوار چین قومی و زبانی نشسته‌اند و همدیگر را به رگبار همین دیدگاه‌ها می‌بندند.

من ناگزیرم تا باورهای ما را در این رسته ارایه نمایم.

از دیدگاه من، افغانستان نوین و مدرن در دهه‌های هشتاد و نود سده نوزدهم شکل گرفت. در این زمان بود که به رویای امیر عبدالرحمان که آرزوی کشیدن دیوار مرزی در چار سوی حوالی اش را داشت، تحقق داده شد. پیش از آن می‌توان در خط قلمروها دید، نی مرزها. هر فرمانروا و سلطان دارای قلمروی بزرگ و یا کوچک بود. این قلمرو به شدت دچار دگرگونی کاهش یا گشایش بود. تاریخ در این زمینه نمونه‌هایی به بلندی سیاه‌کوه، در دلش نوشته است.

نخست از همه باید به روشنی گفت که ما در این مرز کشی، نقش تعیین‌گر نداشته‌ایم. دیگر این که این مرزها قومان‌گونه گونه را از هم جدا نموده و کاشکاری کنونی قومی، را شکل دادند.

این مرز دیورند - اگر به نام تمام مرزها نکه کنید نام بیگانگان را به دوش حمل می‌نمایند - که مورد بحث است نیز در کنار دیگر مرزها کشیده شد. امیر عبدالرحمان، برآن مهر تایید گذاشت. جالب است که امیر حبیب‌الله واژه گانی را که ما در هر عقد و نکاحی - مهربانی نموده معنای اصلی عربی این واژه را بیابید تا به عمق فاجعه آشنا شوید - طوطی وار می‌خوانیم و آن این، «قبول نموده‌ام، قبول می‌نمایم و قبول خواهم کرد» هنگام پذیرفتن این مرز تکرار نمود و امان‌الله، شاه آن زمان کشور، واژه گان پدر و پدر کلام را نیز به آن اضافه کرد. بعد این امر تا هاشم، صدر اعظم ادامه یافت.

در این هنگام، جنگ دوم به پایان رسید و نیم‌قاره هند، دوپارچه شد. ما، اولین کشوری بودیم که تیر مخالفت را به سوی بخشی که همسایه دیوار به دیوار ما گردید، - ما در آمدن و یا نیامدن این همسایه، مانند هر همسایه دیگری هیچ کاری از دست ما بر نمی‌آمد -

رها نمودیم. این امر را باید به یاد آورد که ما در جریان رای دهی به عضویت پاکستان در موسسه ملل متحد، رای منفی دادیم. اما، به زودی متوجه این امر شده، آن کشور را به حیث همسایه نو پذیرفتیم. این پذیرش مرز میان دو کشور را هم در بر می گرفت. اما، گروهی از نشنلیستان - من واژه ملیگرایان را به کار نبردم زیرا این امر در جریان شکل دهی و ایجاد دولت ملی یک امر مترقی و آینده دار است. اما، به شرط این که در یک جامعه چند قومی بر خط منفعتهای همه سیر نماید - که هوای بلند پروازی ارضی را - در خط قومی - به سر می پروراند، تلاش بخرچ دادند، که آن را رد نمایند.

این امر سبب شد که یک حالت دور باطل خصومت و دشمنی بر مناسب های میان دو کشور سایه سنگینش را بیندازد.

البته در این جا باید یاد آور شد که آنانی که آن سوی مرز بودند، بر اصل تعیین سر نوشت حق داشتند، تا جنبشی به راه بیندازند. آنان این حرکت را با الهام از اندیشه های گاندی بر خط اصل عدم تشدد، شروع کردند. ما تنها وظیفه داشتیم تا از این اصل جانبداری سیاسی نماییم. در آغاز مساله در همین چارچوب جریان یافت.

آن گاهی که در سال های پنجاه عیسایی سده بیستم، در جریان یک کودتای خزنده درباری، نسل نو خانواده یحیا یا مصاحبان، زمام امور را از کهنسالان به دست گرفتند، اولین کاری که زمامدار این نسل یعنی داوود، انجام داد، بر تمام آزادی های نسبی که شاه محمود، تحمل نموده بود، زنجیر بست.

در مورد این شخص، زمره هایی وجود دارد که او در محفل های خصوصی خودش بر دو امر تاکید می نمود. اول این که آن جا هایی را که اجدادش - برادران پشآوری - بر آن ها فرمان می راندند، دوباره زیر سیطره خویش آورد. دوم بیان می نمود که من به راه مامایم - او امان الله را چنین می نامید - گام می زخم. برای رسیدن به هدف اولی، پوشش داعیه پشتونستان را روکش ساخت و برای دومی برنامه های رشد اقتصادی - بدون توجه به باز گشایش فضای سیاسی - را به میان کشید.

این امر روشن است که بدون زیر پرسش بردن دیورند، کاری از پیش برده نمی شد. برای این امر، جرگه کبیر - این نهاد اسطوره یی - را فرا خواند. این امر روشن است که در چنین گرد همایی دست چین شده، بر سیاست های دولت بر سر اقتدار، مهر تایید زده می شود. در این راستا نمونه هایی به بزرگی سپید کوه، می توان ارایه کرد.

همسایه گان دیگر ما، مانند روسیه شوروی و هند - در این مورد می توان نه من کاغذ سخن گفت - به زودی از این امر در خط منفعتهای خویش چنان زخمی از پشت بر ما زدند، که تا حال از آن، نی تنها خون می چکد، بل می ریزد.

داوود، که قانون اساسی ۱۹۶۴ع. - دهه مردم سالاری - او را به گوشه یی پرتاب نموده بود، در چارچوب سیاست شوروی و یاری چپیان گوش به فرمان همسایه شمال، با کودتای درباری - اما این بار به روز روشن و به صورت علنی نی خزنده - به اولین تجربه مردم سالاری پایان داد.

او در آغاز به چپ خزید و بر نیرو های اسلام گرای راست، ضربه یی وارد کرد. این امر آنان را به دامان همسایه جنوبی انداخت. اینان با یاری همسایه جنوبی اولین تیر جنگ های ایله جاری را بر قلب کشور رها کردند. داوود، زیر این فشار به راست روی آورد. بعد، چپیان رانده شده از قدرت، به مسکو که نقش مکه را برای ایشان می ساخت و هم چنان کسانی از اردو که آب دست آن جا را نوشیده بودند، پناه بردند. از همین رو در ماه های آخر فرمانروایی داوود، دیگر حرفی از دیورند به میان نیامد.

حالا که نیتی - اگر هم پنهانی - برای باز کردن این گره و پایان دادن به دور باطل خصومت و دشمنی، زیر فضای حضور جامعه جهانی رنگ می گیرد، باید هر دو طرف به حیث دو کشور مستقل و دارای حاکمیت - بدون بازی های روز گم کن - با یاری و پا در میانی ا. م. امریکا و دیگر اعضای جامعه جهانی، مساله هایی را که با زبان گنگی، ارایه می دارند، به صورت شفاف و رو به رو، روی میز گفت و گو قرار بدهند. هر دو طرف نگرانی های خویش را ابراز بدارند و بعد جامعه جهانی نیاز ها و منفعتهای قانونی هر دو سو را در یک قرار دارد پُر تضمین، داخل نماید. این بازی موش و گربه که پاکستان بخواهد که همسایه اش را به موجود گوش به فرمان بدل

نماید. و افغانستان هنوز هم در سر هوای گذشته را داشته باشد، راه به جایی نمی برد. همان دور باطل دشمنی و خصومت چنان به چرخ تندی بدل می گردد که روزی دهن باز نموده و هر دو را در شعله هایش خواهد بلعید.

در این مورد نیز می توان یک دامن گپ زد.

اگر برخی به این باور اند که جدایی میان قومان، کاری نادرست است، و بر اساس این اصل این خط را زیر پرسش قرار می دهند، بایست به مرز های دیگر نیز بنگرند.

از سوی دیگر، چرا تلاش نمی نمایند تا با کار آرام و دقیق در هر دو سوی مرز و همه طرف ها، زمینه بی را برای شکل دهی نظام های مردم سالار در همسایگان و منطقه فراهم سازند. در این جریان است که مرز ها از میان برداشته می شود و رابطه آزاد میان مردمان گونه گونه، فراهم می گردد.

نیم نگاهی به شکل گیری جامعه اروپایی و پایان دشمنی و مرز ها، درس بزرگی را فراهم می نماید.

ببیند، به باور من شکل گیری ساختار مردم سالارانه و گذاشته شدن نقطه پایان به ملی گرایی - به ویژه شکل افراطی - اندیشه یگانگی و وحدت اروپا را شکل داد.

آن گونه که روشن است برخی در گذشته، هنگامی که این اندیشه و نظریه از سوی اندیشمندان به میان می آمد، آن را « با طنز و سخریه » ایالت های متحده اروپا، می خواندند.

جالب است که این اندیشه با نزدیک شدن همبود های « ذغال و پولاد » پای گرفت. این امر در سال ۱۹۵۷، با امضای « موافقت نامه روم » شکل قانونی گرفت.

این امر تا « موافقت نامه ماستریخ » در سال ۱۹۹۳، از کوره آزمون گذشت.

این یگانگی بر اصل های: فر، شکوه و شان انسانی، آزادی فرد، مردم سالاری، تساوی، فرمانروایی قانون، حقوق بشر همراه با نگه داری حق اقلیت ها در یک همبود چندگانه بدون تبعیض، رواداری، داد، هبستگی، و در آخر نی آخرین تساوی میان زن و مرد، پایه گذاری شده است.

درس بزرگ در این راستا، از میان رفتن مرز های جدایی در جایی است که در گذشته برای رد و بدل شدن هر بلس و وجبش از این دست به آن دست، جوی های خون ریخته شده بود. اکنون مردمان این سرزمین، حتا کسانی که از بیرون آمده اند و صلاحیت آن را نشان داده اند که حق شهروندی دارند، بدون هراس و ترس در هر لحظه بی که خواسته باشند، از اطن کشور به آن کشور می روند. در بسیاری مورد ها، ایشان نیازی به تبدیل کردن پول ندارند. شهروندان این کشور ها، نی تنها در کشور های عضو به آزادی رفته می توانند، بل به بسیاری کشور های دیگر نیز بدون اجازه گذر می توانند، سفر کنند.

این هبستگی از شش کشور آغاز و اکنون تعدادش به ۲۷ کشور رسیده است و در دهلیز برای عضویت کشور های دیگری هم صف کشیده اند.

باید از این امر درس گرفت و مرز های دشمنی را به گذرگاه دوستی بدل نمود.

یک عمر می توان سخن از زلف بار گفت.

شهر گت تینگن، جرمنی

۱۴ قوس ۱۳۹۰.خ / ۴ دسامبر ۲۰۱۱.ع